

دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال سوم، شماره پنجم، پاییز و زمستان ۹۱، صفحات ۱- ۱۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۸/۳۰

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۲/۷/۳۰

بازتاب تغییر معیشت مغول در معماری عصر ایلخانان

فریدون اللهیاری^۱

حسین میرجعفری^۲

روح اله رنجبر^۳

چکیده

خواست اصلی این مقاله ارائه نظرهایی در جهت تطبیق معماری بناهای اواخر دوره ایلخانان با تمایلات کوچرویی است. ساکنان آسیای مرکزی از دیرباز چندین بار به صورت مهاجر یا مهاجم به سرزمین‌های همجوار خود وارد شدند. مغولان آخرین گروه از مهاجرینی بودند که پس از ترک مأوای خود، به سرزمین‌های چین و ایران رهسپار شدند. تعامل ساکنان سرزمین‌های جدید با مهاجمین تأثیرات متقابلی به همراه داشت. مطالعه معماری و شهرسازی عصر ایلخانان و تغییر معیشت آنان دریچه‌ای به تأثیرات متقابل ساکنان بومی ایران و مهاجمین مغول است. از یک سو معماری این دوره دچار تحولی شگرف گردید، به طوری که برخی از اندیشمندان معماری قرون هفتم و هشتم هجری را عصر شکوفایی معماری و شهرسازی می‌دانند و از سوی دیگر ابنیه این دوره، نشانگر تحول اجتماعی مغولان در ایران است. مسأله پژوهشی این مقاله بررسی سیر استحاله فکری کوچرویی به یکجانشینی و انعکاس تفکر کوچرویی بر بنیان شهرها و معماری دو مجموع عمرانی شنب غازان و مجموعه سلطانیه است، که با استمداد از منابع تاریخی سعی بر تبیین آن دارد.

کلید واژه‌ها: مغول، ایلخانان، غازان، اولجایتو، سلطانیه، یکجانشینی.

Email: f.allahyari@ltr.ui.ac.ir

Email: hmj@ltr.ui.ac.ir

Email: Roohollaranjbar@yahoo.com

۱ - دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان

۲ - استاد گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان

۳ - دانشجوی دکتری گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان

مقدمه

صحراگردی یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مردمان آسیای مرکزی بود، که قرن‌ها به آن پایبند بودند و آن را بهترین شکل زندگی می‌دانستند. قبایل صحراگرد مغول دشمن روستاییان و شهرنشینان بودند و در یک مکان معین و مشخص ساکن نمی‌شدند و اصلاً با یکجانشینی بیگانه بودند و هرگاه به شهری دست می‌یافتند آن را ویران می‌کردند. سازماندهی نیروی مغولان به فرماندهی چنگیز خان نیز مبتنی بر زندگی شبانی و چادر نشینی و شکار بود. چنگیزخان در هنگام فتح سرزمین‌های متمدن، زمین آنان را تنها برای مرتع چهار پایان و شکار گاه خود و طایفه‌اش می‌دید و تصویری از زندگی مبتنی بر کشاورزی و اسکان در شهرهای بزرگ نداشت. او زندگی شهری و تجملات آن را نفی می‌کرد و حتی پس از فتح بزرگ‌ترین و مجلل‌ترین شهرهای چین، اقامت در چادر را بر سکونت در قصر ترجیح می‌داد. مشهور است که مغولان از دستور چنگیزخان مبنی بر خودداری از یکجانشینی تبعیت می‌کردند. چنان‌که برخی از سران مغول پس از سپری شدن دوره فتوح با تمسک به همین قانون از اسکان دائم پرهیز می‌کردند (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۲۳). عدم تطبیق‌پذیری مغولان با نحوه زندگی مناطق مفتوح، نه تنها موجب وخامت وضع اجتماعی و اقتصادی ساکنان این سرزمین می‌شد، بلکه امیران و حاکمان مغولی را نیز دچار سردرگمی در اتخاذ یک سیاست مناسب می‌کرد؛ زیرا از یک سو مهم‌ترین منبع درآمد حاکمان یعنی رعایای ایرانی مورد تهاجم مغولان کوچرو قرار می‌گرفتند و از دیگر سو مهار مغولان کوچرو نیز موجب ضعف ساختار نظامی حکومت می‌شد که در این مقطع زمانی مورد مطالعه، حفظ و تقویت آن ضروری می‌نمود. سرانجام شرایط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی عرصه را بر حاکمان و کوچروان مغول تنگ کرد و طولی نکشید که مقاومت آنان در برابر شیوه زندگی و معیشت مردمان بومی شکسته شد و بناچار پس از مدتی روش زندگی و معیشت خود را تغییر دادند و سکونت را پذیرفتند. چیزی که از لحاظ تاریخی اهمیت دارد مراحل و عواملی است که این اقوام بیابانگرد خشن را بتدریج به سوی صلح و همزیستی و نهایتاً یکجانشینی سوق داد. در این پژوهش در صدد هستیم تا مراحل و عوامل این استتاله زیستی و فرهنگی را تبیین کنیم و ردپای دلبستگی به زندگی پیشین را در بنیان شهرها و معماری برجسته



نماییم. برای عمق دادن به پژوهش، ضروری است که به نظام اجتماعی مغول و اوضاع اجتماعی ایران در دوره ایلخانان به عنوان پیش زمینه تحقیق اشاراتی شود.

نگاهی به سابقه مباحث مطرح شده و مقالات و کتاب‌های نوشته شده که به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم به مسأله مغول‌ها و شهرنشینی پرداخته‌اند، نشان می‌دهد که هنوز در ابتدای راه پژوهش علمی در خصوص این موضوع هستیم و کاستی‌ها و آشفتگی‌های روش شناختی فراوانی وجود دارد تا زوایای پنهان تاریخ اجتماعی ایران روشن شود.

مغولان و زندگی کوچروی

وحشی‌گری، معیشت مبتنی بر غارت و دزدی و عدم وابستگی به یک مکان معین و خانه به دوشی مغولان مهم‌ترین ویژگی‌های مردمان سرزمین آسیای مرکزی بود که قرون متمادی بدان خو گرفته و توجه سیاحان بسیاری را به خود جلب کرده بود. آمین مارسلن رومی آن‌ها را وحشی‌ترین و شقی‌ترین آدمیان روی زمین می‌داند و این سخن از قبل خان جد سوم چنگیزخان که می‌گفت: «مرگ به انبوه خوش است» (فضل الله همدانی، ۱۳۷۰: ج ۱، ۲۵۳). قول این مورخ رومی را تأیید می‌کند. ویژگی‌های آب و هوایی این منطقه هر گونه اقدام در زمینه کشاورزی را با ناکامی مواجه می‌سازد. از این رو در میان ساکنان این سرزمین دو نوع شیوه معیشت صورت گرفته بود؛ یا به پرورش دام می‌پرداختند یا عمر خود را صرف شکار و یا راهزنی سپری می‌کردند. مراتع پراکنده سرسبز تا حدودی زمینه را برای دامپروری فراهم می‌سازد. ولی چوپانان این ناحیه علاوه بر اینکه از سوی شرایط جوی ناگوار تهدید می‌شدند، از سوی همسایگان شکارچی خود نیز در امان نبودند. وجود این دو روش اقتصادی تضادهایی را در این منطقه دامن زده بود و مبارزه میان قبایل دامپرور با افراد شکارچی در طی سالیان دراز در خاطر ساکنان آنجا باقی مانده بود. چوپانان به پرورش گاو و گوسفند و شتر می‌پرداختند. اما مهم‌ترین حیوان در نزد آنان اسب بود. آنان به اسب وابستگی شدیدی داشتند و مغول بدون اسب برایشان قابل تصور نبود (فضل الله همدانی، ۱۳۷۰: ج ۱، ۲۶۴). هر دو گروه برای تأمین معاش خود مجبور بودند از یک نقطه صحرا به نقطه‌ای دیگر بروند. آنان به این نوع معیشت سالیانی دراز خو گرفته بودند و صحراگردی چنان بر روحیه و

فرهنگ آن‌ها مستولی بود که رویگردانی از آن را برابر با نابودی می‌دانستند. آنان سکونت در میان دیوار و باروها را اسارت، و برتری را در صحرانوردی می‌دانستند (گروسه، ۱۳۶۸: ۲۰۱). خوانین و مشاوران آن‌ها هر چیزی را که موجب ترک بیابانگردی مردمانشان می‌شد بشدت تقبیح می‌کردند (گروسه، ۱۳۶۸: ۱۹۹). تجملات نیز در نزد آنان جایی نداشت و دستیابی به سیم و ابریشم را بدون زحمت نمی‌پسندیدند و راه دسترسی را غارت و دزدی می‌دانستند.

چادر و اهمیت در میان مغولان

نوع مسکن دامپروران و شکارچیان شبیه به هم بود و نظر هر بیننده‌ای را به خود جلب می‌کرد. چادری گرد که با یک ستون چوبی بر پا می‌شد، در بالا و میان آن سوراخی برای ورود نور تعبیه شده بود و جنس آن از ماهوت بود (Carpini, 1903: 110). این چادرها به راحتی و سهولت برپا می‌شد و در موقع کوچ نیز سرعت برچیده می‌شد. گاهی آنان چادرهای خود را بر روی عراده‌های بزرگ، که به وسیله گاو کشیده می‌شد، برپا می‌کردند که بعدها بر اثر تجمع این دسته از مغول‌ها در سرزمین‌های چین و روسیه و ایران به شهرهای متحرک شهرت یافتند (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۲۲۵). آن‌ها طی سالیان دراز به این نوع زندگی صحرا گردی خو گرفته بودند و حاضر نبودند که این نحوه معیشت را ترک کنند. در کنار خیمه نشینان در سرزمین آسیای مرکزی، اقوام دیگری نیز بودند که حتی از خیمه نیز استفاده نمی‌کردند و به دامداری نیز اشتغال نداشتند و بیشتر به شکار می‌پرداختند. آن‌ها چنین می‌پنداشتند که کسی که در شهر و ولایت و صحرا نشیند در عذاب الیم باشد. رشیدالدین فضل‌الله آنان را قوم بیشه می‌نامد؛ زیرا تمام عمر آنان در بیشه‌ها و روی درختان سپری می‌شد (فضل‌الله همدانی، ۱۳۷۰: ج ۱، ۱۰۶).

مغولان در هنگام ورود به ایران چادرنشین بودند و این طرز زندگی را تقریباً تا پایان دوران ایلخانی حفظ کردند. در اواخر این سلسله شاهد کنار گذاشتن چادر توسط برخی از ایلخانان و قبایل هستیم. آنان به خیمه خود علاقه داشتند و باورهای بر اندیشه آنان حاکمیت یافته بود که رها کردن زندگی چادر نشینی برای آن‌ها سخت و دشوار می‌شد. پاره شدن یا سقوط تیرک چادر برای آنان وحشتناک بود و چنین حادثه‌ای را مصیبت می‌دانستند

(فضل الله همدانی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۸۸۴). بیشتر خوانین در چادرها به ایلخانی انتخاب شدند و در جشن‌هایی که برگزار می‌کردند از مدعوین در چادرها پذیرایی می‌کردند (فضل الله همدانی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۸۵۰). معاشرت تدریجی مغولان با اقوام سرزمین‌های مفتوح موجب ورود تجملات به درون خیمه‌ها شد. یکی از هدایای گران‌بهایی که می‌توانست ایلخان را خوشحال کند خیمه بود (نوائی، ۱۳۶۶: ۲۲). بنابراین در نزد کارمندان و بزرگان مغول برپا کردن خیمه برای ایلخان بسیار مرسوم بود. چنان‌که ارغون آقا حاکم خراسان و مسعود بیک در هنگام ورود هلاکو به ایران، برای او چادری از پارچه زربفت تدارک دیدند (فضل الله همدانی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۹۸۰). با افزایش امور دولت ایلخانی، شکل و شمایل چادرها نیز تغییر یافت و خیمه‌هایی ساخته شد که دارای اطاق انتظار و تالار بار عام بودند.

غازان خان از استادان و مهندسان خواسته بود تا خرگاهی زرین و تختی زرین با آلات و ادوات مناسب سازند. این خرگاه به مدت سه سال ترتیب داده شد و به موضعی که غازان خان تعیین کرد و آن را برپا ساختند. برپایی این خرگاه حدود یک ماه طول کشید (فضل الله همدانی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۱۳۰۳).

بزرگان دربار نیز معمولاً در اردو برای خودشان خیمه‌ای داشتند (فضل الله همدانی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۱۱۴۳). از آنجایی که مغولان به صورت گروهی بیلاق و قشلاق می‌کردند در هنگام اتراق در یک محل، مجموعه وسیع از چادرهای آنان صحرا را می‌پوشاند که در واقع شهری از خیمه تشکیل می‌یافت. اوجان یکی از این‌گونه شهرها بود (بیانی، ۱۳۷۹: ۱۳۸). حتی پس از آنکه مغولان با آیین آموزش و تربیت آشنا شدند از خیمه‌نشینی دست برنداشتند و مدارس سیاری را برای شاهزادگان مغولی ترتیب دادند (کاشانی، ۱۳۸۴: ۱۰۸).

مغولان کوچرو و ایرانیان یکجانشین

با پایان یافتن هجوم چنگیزخان و مرگ سلطان محمد خوارزمشاه، چنگیزخان دلیلی برای ماندن در ایران نمی‌دید. اما آنچه سبب شد قسمتی از لشکریانش را در خراسان و بخصوص پادگان بادغیس مستقر کند، جلوگیری از بازگشت سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه و قتل او بود. هرچند به نظر می‌رسد این هدف کوتاه مدت بود و لزوم اجرای آن نیز احتمالاً

خیلی زود محقق می‌شد، اما ادامه حضور این لشکر در خاک بیگانه بدون همراه ساختن مردمان مستقر در آن سرزمین امکان‌پذیر نبود. از این رو مغولانی که در انتظار مراجعت سلطان جلال الدین به سر می‌بردند؛ در حاشیه برخی از شهرها مستقر شدند و از پراکندگی معدود سربازان جلوگیری نمودند. مغولان خود سابقه‌ای در اداره یک ناحیه یا شهر نداشتند. بنابراین با بهره‌گیری از افراد توانمند ترک، به دلیل قرابت زبانی و نژادی، سعی بر اعمال حاکمیت و تسلط بر این نواحی را داشتند. جین تمور، نوسال، گرگوز و ارغون از جمله حاکمان مغولی بودند که مأموریت داشتند اوضاع ایران را به هر نحو ممکن و با اتکا به نیروهای محلی آرام نگه دارند.

عملکرد مأموران اعزامی با فرماندهان نظامی مغولی کاملاً متفاوت بود. مأموران مغولی مانند گرگوز و ارغون به بازسازی شهرها و حمایت از شهرنشینان و جلوگیری از گسترش ویرانی‌ها همت گماشتند. اما لشکریان مغولی بنا بر عادت سابق به غارت و چپاول دست می‌زدند. همین دوگانگی تفکر باعث گردید که بین مأموران و فرماندهان مغول تضاد و اختلاف پیش آید که دامنه آن چندین بار به مرکز حکومت و داوری شخص قآن کشیده شد. با ورود هلاکوخان به ایران، مأموریت امرای مغولی نیز پایان یافت. اما این تضاد فکری همچنان تا پایان حکومت ایلخانان و حتی پس از آن ادامه یافت. این تضاد فکری دو جریان سیاسی را در ایران رقم زد. جریان اول، طرفدار سنت‌های مغولی و شیوه زندگی چادرنشینی بود. آن‌ها مخالف زندگی یکجانشینی و کشاورزی بودند و طبعاً موافق بهره‌کشی نامحدود و بی حد و حصر از دهقانان و ساکنین شهرها بودند. هواداران این جریان سیاسی و فکری، استپ‌ها و دشت‌ها، سرزمین ایران را جزو قلمرو خود می‌دانستند و برای ساکنان بومی، ایل یا غیر ایل، هیچ نوع امتیازی قائل نبودند (پطروشفسکی، ۱۳۶۶: ج ۵، ۱۶). آنان با قتل عام و غارت شهرهای غیر ایل، خوی خونخواری و ویرانگری خود را تسکین می‌بخشیدند و از آنجایی که غارت و چپاول با روحیه آن‌ها عجین شده بود با شهرهایی که ایلی را پذیرفته نیز رفتاری بهتر از آن نداشتند. آنان با اعمال مالیات‌های گوناگون و سنگین با عناوین متفاوت، روستاییان و شهرنشینان را مستأصل کرده بودند؛ به طوری که بسیاری از ساکنان دهات و شهرها هجرت از مسکن مألوف را بر اقامت ترجیح دادند و این مناطق خالی از سکنه شد.



متأسفانه برخی از دیوانسالاران حریص و خودخواه ایرانی مانند شرفالدین خوارزمی، با جریان مذکور همگام شدند و دست در دست استیلاء گران غارتگر نهادند و در غارت مردم و منفعت‌طلبی فروگذاری نکردند. دومین جریان فکری در میان مغولان، گرایش به حمایت ساکنان شهرها و روستاها و تقویت بنیان‌های کشاورزی و تجارت بود. هواداران این جریان در میان مغولان در اقلیت بودند و شامل دسته‌ای کوچک از اشراف چادرنشین می‌شد، اما اقتدار آنان نسبت به جریان اول بیشتر بود؛ زیرا حاکمیت در طول یک‌صد ساله ایلخانان در خاندان آنان و وابستگانشان ماندگار و پذیرفته شده بود. هدف این گرایش ایجاد یک قدرت مرکزی قوی در شخص ایلخان و ایجاد یک دولت قدرتمند نسبت به همسایگان حریص مغولی بود. این جریان با حمایت اکثر دیوانسالاران ایرانی و روحانیون مسلمان و بازرگانان پشتیبانی می‌شد؛ زیرا تقویت این تفکر موجب استحکام سنت‌های کهن و حفظ هویت ایرانی و بازسازی این سرزمین می‌گردید.

چالش این دو جریان فکری لااقل سرتاسر دوران حکومت ایلخانان را فرا گرفت. ولی هر چه به انتهای عمر این سلسله نزدیک می‌شویم، شاهد پیروزی هواداران سکونت و گرایش به فرهنگ ایرانی و اسلامی هستیم.

آنچه سبب کندی استحاله مغولان از کوچروی به یکجانشینی بود، تعصب مغولان در حفظ موارث فرهنگی و معیشتی بود. آنان سکونت در شهرها و دریافت خراج به منظور ایجاد یک زندگی مرفّه را بر نمی‌تافتند. آنان اعتقاد داشتند که در شهر نشستن خلاف یاسای چنگیزخان است (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۲۳). البته در پندهایی که از چنگیزخان به دست محققان رسیده، فرمانی صریح، آن‌چنان‌که به اغوزخان نسبت می‌دهند، دایر بر اینکه، «دایم کوچ ایده لر، اوتراق اولیما لر» (همیشه کوچ کنند و در جایی ساکن نشوند) به دست نیامده است (حسینی کازرونی، ۱۳۷۹: ۵۲۰). این دل‌بستگی به خانه به دوشی چه دلیلی داشت؟ شاید به این پرسش چنین بتوان پاسخ گفت که گر چه مغولان قرن هفتم هجری را متمدن نمی‌شناسند؛ اما این عدم مدنیت با درک تاریخی آن‌ها ارتباطی ندارد. زندگی مغولان و آثاری که از آن‌ها باقی مانده و تمایل خوانین مغولی در ایران نشان از دل‌بستگی آنان به تاریخ و حفظ خاطره گذشتگان خود دارد. در حافظه تاریخی آنان سرنوشت اقوام نابود

شده‌ای که اسکان و یکجانشینی را قبول کرده، حک گردیده بود. با توجه به حفظ این خاطره، اجتناب آنان از اسکان، طبیعی جلوه می‌نمایاند. خودداری از سکونت در اماکن مسقف چنان در نزد مغولان منفور بود که معمولاً در حاشیه شهرها مستقر می‌شدند و حتی موضع گرفتن از درون قلعه را مذموم می‌دانستند (فضل الله همدانی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۱۲۴۴). البته ویران‌سازی روستاها و شهرها، در میان مغولان فراگیر نبود. اشراف مغول و سران قبایل به مانند زبردستان خود به شهرها نمی‌نگریستند. اگر زبردستان آن‌ها در تهاجم به شهرها انگیزه‌ای موقتی در غارت و چپاول را در ذهن داشتند. سران آن‌ها به این شهرها به مثابه چشمه‌های جوشانی نگاه می‌کردند که هر گاه بخواهند می‌توانند از آن منفعت کسب کنند. حال اگر در مقطعی از زمان بناچار آب این چشمه با غارت و دزدی گل آلود می‌شد، نایستی سرچشمه آن نابود گردد. چنان‌که در مورد جوجی فرزند ارشد چنگیز خان مشهور است که به مناطقی که در منطقه ماوراءالنهر فتح می‌کرد زیاد آسیب نمی‌رساند؛ زیرا می‌دانست قلمرو آینده حکومت او این ناحیه است. یا در مورد اخلاق «اوتچی نویان» برادر چنگیزخان آورده‌اند که «به غایت عمارت دوست بوده است» (فضل الله همدانی، ۱۳۷۰: ج ۱، ۲۸۰).

آذربایجان و استقرار مغول

همان‌طور که گفته شد از میان احشامی که مغولان به پرورش آن اشتغال داشتند، اسب از جایگاه و ارزش بی‌همتایی برخوردار بود؛ از این رو همواره مراتع سرسبز مورد توجه مغولان دوستدار اسب واقع می‌شد. کوچروان مغول به عادت دیرینه، مراتع را به دو دسته کلی تقسیم کردند: مراتع بیلاقی و مراتع قشلاقی (بارت، ۱۳۴۴: ۵۶). در ایران مراتع بیلاقی بیشتر در ارتفاعات قرار داشتند و محصول بیشتر و بهتری عرضه می‌داشتند. گیاهان آن ظریف و دارای قابلیت هضم آسان و مورد پسند بیشتر دامها بود و هر چه ارتفاع محل کمتر و به سوی دشت نزدیک‌تر می‌شدند، از مرغوبیت مراتع کاسته می‌شد و در عوض وسعت چراگاه‌ها بیشتر می‌گشت (بارت، ۱۳۴۴: ۵۷). با توجه به ویژگی مراتع بیلاقی، مغولان به این مناطق علاقه بیشتری داشتند. آنان از همان اوان فتح ایران، هرگاه به مرتعی زیبا برخورد می‌کردند آن را نشان می‌کردند، تا در آینده از آن بهره ببرند. چنان‌که سویدای در تعقیب سلطان محمد خوارزمشاه از مرغزار رادکان سردرآورد و «سویدای را آن صحرا خوش آمد.



اهالی آنجا را آسیبی نرسانید. شهنشاهی آنجا بگذاشت و خویشان به خبوشان آمد» (فضل الله همدانی، ۱۳۷۰: ج ۱، ۵۰۸). بخش شمالی خراسان، یکی از مهم‌ترین مناطق بیلاقی ایران بود که، در همان آغاز یورش مغولان به دلیل علوفه و مراتع جذب آن ناحیه شدند. با ورود هلاکو خان و مأموریت وی در جهت نابودی اسماعیلیه و ایلی نمودن خلیفه عباسی، مغولان به سوی غرب ایران به حرکت درآمدند. البته مغولان قبلاً با نواحی غربی ایران بخصوص دشت مغان و سرزمین‌های اطراف دریاچه ارومیه آشنا شده بودند. جرماغون نویان، اعزامی از سوی قراقروم، اولین فرمانده‌ای بود که در دشت مغان مستقر شد و از این ناحیه سرزمین‌های ارمنستان، گرجستان، قفقاز، آسیای صغیر و عراق را مورد تهاجم قرار داد. علت توجه مغولان به این ناحیه، آب و هوای مساعد و علفزارهای مناسب و موافق با زندگی مغولان بود. همچنین عدم مقاومت جدی شهروندان آذربایجان در اقبال مغول به این ناحیه موثر بود. از آنجایی که این ناحیه قابلیت برپایی اردوی عظیم هلاکو و شرایط اتراق دستگاه حکومتی ایلخان را داشت، مورد توجه خان مغول قرار گرفت. او مراغه را مرکز اقتدار خود قرار داد و در دشت اطراف آن اردو زد. دشتی که صافی رود از کنار آن می‌گذشت و به دریاچه ارومیه منتهی می‌شد و دامنه‌های کوه سهند نیز بر آن مشرف بود. علاوه بر مراغه، الاتاغ ارمنستان، دشت مغان، بردع قفقاز، اوجان و حوالی زرینه رود که مغولان به آن جغاتونغاتو می‌گفتند، نیز به عنوان محل اتراق، مورد توجه هلاکو خان قرار گرفت (اصفهانیان، ۱۳۷۲: ۳).

با شکست مغولان در نبرد عین جالوت و اختلافاتی که میان خاندان هلاکو در ایران و خاندان جوجی در الوس «آلتان اروغ» روی داد، اهمیت آذربایجان افزون‌تر گشت؛ زیرا این ناحیه همانند کریدوری مناسب، برای حمله حکومت آلتان اروغ به ایران از طریق قفقاز و آذربایجان بود. همچنین یک مسیر ارتباطی مناسب با مسیحیان ارمنستان و اروپا محسوب می‌شد، که در موعد لازم از آن‌ها یاری جویند. افزون بر این حضور در این ناحیه، موجب رضایتمندی سران سنتی قبایل نیز می‌شد. اسبان آن‌ها به خوبی در این ناحیه تعلیف می‌شدند و سنت‌های کوچرویی نیز با استراتژی نظامی ایلخانان نیز سازگاری داشت؛ زیرا مغولان در هنگام بیلاق به مرزهای شمالی نزدیک می‌شدند و احتمال هرگونه خطر از جانب

اولوس آلتان اروغ را دفع می‌کردند و در موعد قشلاق به سوی دشت‌های عراق عرب کوچ می‌نمودند و مرزهای مصر را تهدید می‌کردند.

هلاکوخان و رویکرد جدید به ایرانیان

هلاکوخان از سوی منگوقاآن مأموریت داشت تا مرزهای فتوح مغول را، از کنار جیحون تا اقصای ولایت مصر، گسترش دهد (خواند میر، ۱۳۶۲: ج ۳، ۹۴). اما شکست در عین جالوت، این مأموریت را ناکام گذاشت. مرگ منگوقاآن نیز در تغییر شرایط سیاسی مغولان و بخصوص ایلخانان بی‌تأثیر نبود. قویلای جانشین منگوقاآن در فضای دسته‌بندی‌های سیاسی، که در سایه کینه‌ورزی‌های قومی شکل گرفته بود به قدرت رسید و دیگر اقتدار قاآن‌های گذشته را نداشت. او در مسائل داخلی قلمرو خود غرق بود و توان اعزام نیروهای کمکی به سوی برادرش هلاکوخان را نداشت. در چنین شرایطی ایلخان برای حفظ موجودیت بناچار سیاست مستقلی را در پیش گرفت. اولین گام برای حفظ موجودیت در برابر دشمنان، تقویت بنیان نظامی بود. سپاهیان مغولی هلاکو و ساختار نظامی آن، که بر اساس تاما شکل گرفته بود، چندان پایدار نبود که به پشتوانه آن بتواند یورش‌های خود را ادامه دهد و یا در برابر حملات احتمالی ایستادگی نماید. همین موضوع می‌طلبید که ایلخانان در سیاست‌های حکمرایی خود تجدید نظر کنند و جلب قلوب ساکنان بومی ایران را پیشینه خویش سازد.

انگیزه تعامل ایلخانان با ساکنان بومی ایران در سه زمینه به چالش کشیده شد؛ مذهب، اقتصاد و سرانجام فرهنگ، میدان‌های چالش برانگیزی بود که بین ایرانیان و ایلخانان شکاف عمیقی گشوده بود. اختلاف مذهبی مغولان با ایرانیان، تضاد منافع اقتصادی مغولان صحرانورد با ایرانیان کشاورز و سرانجام شکل متفاوت معیشت هر دو گروه، ایلخانان را به اتخاذ سیاست‌های جدید وادار کرد. آنان برای فائق شدن بر این مشکلات بناچار، مذهب اسلام را پذیرفتند و برای تأمین مخارج دربار و لشکریان، حمایت از کشاورزان را وجهه همت خود ساختند و نهایتاً برای کنترل اقوام صحرانورد، یاسای چنگیزی را به فراموشی سپردند و به سکونت در قصرها و خانه‌ها روی آوردند. داده‌های تاریخی در دو مورد اول

صراحت دارند. اما در مورد سوم آگاهی‌های تاریخی ما اندک است. یکی از دلایل کمبود اطلاعات، اتمام عمر سلسله ایلخانان در ایران است. شاید اگر عمر این سلسله دوام بیشتری داشت، شاهد تحقق خواسته دیگر ایرانیان یعنی یکجانشینی کامل مغولان نیز بودیم.

حاکمان مغولی ایران در تکاپوهای نظامی و سیاسی خود، به این مسئله آگاهی داشتند که در برابر جامعه ایرانی، اقلیتی کوچک هستند که به ضرب شمشیر به قدرت رسیده‌اند. از آنجایی که در رقابت با دشمنان خود به نیروی رعایای ایرانی نیاز داشتند بناچار بایستی تعامل را به جای تقابل بر می‌گزیدند. عادات و فرهنگ مغولی در برابر ایرانیان برتری نداشت که آنان درصدد تحمیل سنت‌هایشان بر آیند، بلکه بالعکس جلوه‌های زندگی ایرانیان آن قدر جذاب بود که مغولان نه تنها درصدد تغییر آن برنیامدند، بلکه شیفته و مجذوب آن نیز شدند. چنان که به اولین تغییر در این زمینه قبلاً اشاره کردیم. رسوخ زیورآلات و تجملات به درون چادرها و سکونت در چادرهای زربفت را می‌توان از اولین نمودهای اقبال مغولان به زندگی شهری قلمداد کرد؛ زیرا سابقاً مغولان چندان به زر و سیم دلبسته نبودند و آن را باعث رخوت و سستی می‌دانستند. در نظر مغولان عهد چنگیزخان «گهواره نقره گین و لحاف زر دوخته» تمول محسوب می‌شد (فضل الله همدانی، ۱۳۷۰: ج ۱، ۸۲). ایرانیان، فاتحان جدید را همانند فرمانروایان خود می‌دانستند که به زر و سیم علاقه‌مند بودند؛ بنابراین همچون مردم تبریز چادرهای زربفت را به سوی قآن ارسال داشتند تا دل جرماغون نویان را به دست آورند و از ویرانی شهرشان جلوگیری کنند. البته کردار آزمندانه افرادی چون شرف الدین خوارزمی در این زمینه نیز موثر بود. چنان که با اقدامات وی سکه و طلا در چشم مغولان ارزش یافت (جوینی، ۱۳۷۰: ج ۱، ۱۹۰).

ایلخانان برای کاهش شکاف بین خود و رعایای مسلمان و بهره‌گیری از نیروی آن‌ها اقدامات متعددی انجام دادند. تکودار با پذیرش ظاهری اسلام و انتخاب نام احمد، سعی بر جلب قلوب مسلمانان ایران و ایجاد روابط صلح‌آمیز با مصریان برآمد. هلاکو و ارغون و برخی از اشراف مغول در زمینه عمرانی، اقداماتی انجام دادند و ساختمان‌هایی در ییلاق و قشلاق‌ها بنیان نهادند. اما بنا به نوشته خواجه رشیدالدین فضل الله این اقدامات چنان جدی نبود بلکه از روی هوس بود، و عمارات «بر بنیاد نبود و به اندک زمانی خراب گشت» (فضل

الله همدانی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۹۹۳). در واقع نه ظاهرسازی‌های تکودار موجب نزدیکی ایرانیان و مصریان به مغولان شد و نه اقدامات عمرانی ایلخانان موجب مدنیت مغولان گردید.

با پذیرش آیین جدید توسط غازان خان، اقبال خالصانه به مذهب و مدنیت ایرانی توأمان در وی تبلور یافت. غازان خان با قبول مذهب اسلام و فرمان گرویدن تمام مغولان به آیین جدید، خود را به رعایای ایرانی نزدیک ساخت. بنیاد تأسیسات مذهبی توسط غازان خان همچون مساجد، مدارس و مرمت مقابر ائمه معصومین، که مهم‌ترین نمادها و ظواهر دین اسلام هستند، شاهی بر اسلام دوستی وی است. اما همچنان که مشهور است در رفتار غازان مسلمان همچنان رگه‌هایی از اخلاق بودایی وجود داشت؛ در زمینه معماری، عمارت‌هایی که به فرمان وی بنیان یافت، نیم نگاهی به سنت‌های کوچروی نیز به چشم می‌آید. هر چند در فرهنگ مغولی معماری جایی نداشت اما منظره چادر و بافت جامعه چادر نشین دارای یک ساختار مشخص بود که غازان خان آن را در مجموعه بناهای خود ملحوظ داشت.

شنب غازان را می‌توان مهم‌ترین اقدام عمرانی غازان خان بر شمرد. با بررسی بناهای این مجموعه می‌توان به تمایلات نهفته این مغولی نومسلمان در زمینه دلبستگی به چادر و زندگی ایلپاتی پی برد. محل بنیاد مجموعه غازانیه (شنب غازان) ارتباط مستقیم با تمایلات زندگی کوچروی مغولان دارد. شنب غازان در ساحل رودخانه آجی چای و به دور از هیاهوی شهر تبریز ساخته شد. این محل در گذشته، مورد توجه دیگر ایلخانان مانند ارغون نیز واقع شده بود (فضل الله همدانی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۸۲۳). عنایت ایلخانان به این ناحیه از تبریز دلایل متعددی داشت که بیشتر آن به زندگی و علایق جوامع خانه به دوش ارتباط دارد. دسترسی آسان به آب و وجود مراتع سرسبز هر کوچروی را به خود جذب می‌کند. چمن زارهای وسیع این سرزمین پذیرای خیل عظیم دام‌های کوچروان بود. چنان‌که گفته آمد، قبل از غازان خان این سرزمین مورد توجه مغولان واقع شد و این ناحیه بالقوه شرایط مرکزیت یافتن از لحاظ سیاسی و تجاری را داشت (علی اصل، ۱۳۹۰: ۷۶). بنابراین با توجه به همین ویژگی‌ها مورد توجه غازان خان قرار گرفت.

با دقت در مقبره غازان در این مجموعه و روایت ساخت گنبد آن، وجود ته نشینی از تمایلات روحی کوچروان در ضمیر غازان خان را ثابت می‌نماید. اردو مهم‌ترین نمود عینی تشکیلات اجتماعی مغولان بود که به هنگام استقرار در یک مکان بر پا می‌گشت. در ساختار اردو هسته مرکزی، خیمه خان بود که در نظر هر بیننده‌ای بلندتر و عظیم‌تر از دیگر خيام بود. در کنار آن، بقیه چادرها به نسبت قرابت به خان بر پا می‌شد. این نحوه چینش به گونه‌ای دیگر در مجموعه غازانیه به چشم می‌آید. در این مجموعه آرامگاه ایلخان در مرکز قرار گرفته و در اطراف آن مراکز علمی، مذهبی و اقتصادی-اجتماعی بنا گردیده است. هر چند این سبک عمرانی در مراکز مذهبی دیده می‌شود، اما با توجه به سخن غازان خان که تأکید داشت که گنبد مقبره او بلندتر از گنبد مقبره سلطان سنجر باشد (فضل الله همدانی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۹۹۷). بین تمایلات مغروانه خان کوچرو و معماری شهری شنب غازان ارتباطی مشاهده می‌شود. متأسفانه قبه این بنا دوام چندانی نیاورد و به زودی فرو ریخت (کاشانی، ۱۳۸۴: ۵۳)، اما احتمال این فرضیه می‌رود که شکل این قبه همانند خیمه مغولان باشد؛ زیرا غازان خان در طراحی گنبد دخالت داشت و «خویشتن طرح کشیده آن را بنا نهاد.» (فضل الله همدانی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۹۹۷).

اقدامات غازان خان از سوی برادرش سلطان اولجایتو دنبال شد. سلطان محمد خدابنده، همانند برادرش، عمارت دوست بود و فرمان بنای عمارت‌هایی در دوران حکمرانش صادر کرد. بدون شک بنای شهر سلطانیه مهم‌ترین بنایی است که قسمتی از آن اکنون از وی به یادگار مانده است.

سلطانیه در دشتی واقع شده است که دو رودخانه ابهر رود و زنجان چای از آن سرچشمه گرفته است. رودخانه ابهر رود روستاهای اطراف شهر ابهر و قزوین را مشروب می‌سازد و زنجان چای به رود قزل اوزن می‌پیوندد. این محل در گذشته مرتع و چمنزار طبیعی بوده و به دلیل موقعیت خوب جغرافیایی و بستر گسترده زیست محیطی از دیرباز پذیرای ایل‌های بزرگ و مرکز پرورش و چرای احشام و در دوره ایلخانان محل اردوی مغولان صحرانورد بود. نام قدیم این ناحیه را شروپاز (Minorsky, 2000: V9/859). می‌گفتند. مغولان به هنگام کشورستانی، مجذوب زیبایی این ناحیه شدند و آن را قونغور الانگ (مرغزار

خاکستری) نامید (پطروشفسکی، ۱۳۷۱: ج ۵، ۳۳۶). زیبایی و سرسبزی این سرزمین و نزدیکی به مرکز حکومت (مراغه و سپس تبریز) موجب انتخاب آن به عنوان شکارگاه سلطنتی شد. هنگامی که ارغون امارت یافت، درصدد برآمد که شهری بنیان نهد که نسبت به سایر شهرها از عظمت بیشتری برخوردار باشد؛ اطرافیان وی چندین محل را پیشنهاد دادند، پس از رایزنی، سرانجام قونغور الانگ مورد توجه ارغون قرار گرفت و دستور بنای شهر صادر گردید. حافظ ابرو در مورد این رویداد چنین می‌نویسد:

او را داعیه عمارت سلطانیه بر خاطر خطور کرده بود و فرمود همچنان که من پادشاه جهانم می‌خواهم شهری بنا کنم که آن شاه بلاد بود. جماعتی که حاضر بودند بسی مواضع نام بردند و هر یک از آنچه از عیب و هنر داشتند باز نمودند. آخر الامر موضع قنقر اولانک اختیار کردند که یایلاق بغایت منتزه است و قوای بسیار در حوالی آن و مرغزارهای خوب و هوای خوش و سردسیر و گرم سیر نزدیک و علف خوار بسیار، فرمان فرمود تا طرح شهر برکشیدند و بنای قلعه آن از سنگ تراشیده اشارت فرمود (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۶۷).

ارغون فرصت نیافت که طرح شهر را به اتمام رساند. اما اولجایتو تصمیم گرفت که آرزوی پدر را تحقق بخشد (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۶۷).

در باب وجه تسمیه سلطانیه سندی که بصراحت علت آن را بیان کند یافت نشد، اما از آنجایی که اولجایتو از معدود ایلخانانی است که با لقب ملوکانه «سلطان» شهرت یافته، برای تثبیت مقام سلطنت و گسترش نامش، مرکز حکومت را نیز به این عنوان مزین نمود. چنان‌که در همان دوران امارتش، فرمان داد تا در چمچال در پای کوه بیستون شهری با عنوان سلطان آباد (کاشانی، ۱۳۸۴: ۱۳۳) و در دشت مغان نیز شهری به همین نام بنیاد کنند (اشپولر، ۱۳۸۰: ۴۴۷).

بنای این شهر در سال ۷۰۴ هـ ق، احتمالاً همزمان با تولد ابوسعید، آغاز گردید و به مدت ده سال اتمام آن به طول انجامید. در بنای این شهر «مر/ و وزر/ و اکابر و اشراف هر یک به نام خود در آن شهر عمارات عالی کردند». ابوالقاسم عبدالله بن محمد القاشانی خواجه تاج الدوله علیشاه را معمار و طراح شهر سلطانیه می‌داند که با توجه به مناسبات

خصمانه کاشانی و رشیدالدین فضل الله این سخن جای تأمل دارد (کاشانی، ۱۳۸۴: ۴۷). به هر روی تلاش ده ساله اولجایتو و اطرافیانش سرانجام به بار نشست و رویای ارغون تحقق یافت و این شهر به چنان اوج و شکوفایی رسید که «مسافران بر و بحر عالم در هیچ سرزمینی قرینه آن عمارت عالی را نشان نمی‌دهند» (معینی نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۲۵). این شهر بسرعت مورد توجه تجار قرار گرفت و چندی نگذشت که شهر تازه تأسیس سلطانیه راه معروف تجاری «جاده ابریشم» را تحت تأثیر قرار داد و مسیر شاخه جنوبی جاده ابریشم به سوی سلطانیه منحرف گردید. شاخه جنوبی جاده ابریشم از ترابوزان در ساحل دریای سیاه آغاز می‌شد و سرانجام به ماوراءالنهر و آسیای مرکزی و چین منتهی می‌گردید. شهر سلطانیه در مسیر این جاده قرار گرفت و از این شهر شاخه‌هایی فرعی به سرتاسر قلمرو ایلخانان امتداد یافت. جاده‌ای از شهر سلطانیه به سمت ری و ورامین امتداد داشت که به جاده مازندران، خراسان و سیستان منتهی می‌شد. راه دیگری نیز سلطانیه را به ساوه و قم و کاشان و اصفهان متصل می‌کرد که محل گذر کاروان‌های تجاری عراق عجم و فارس بود. همچنین جاده‌ای سلطانیه را به همدان و از آنجا به کرمانشاه مربوط می‌ساخت که سرانجام به بغداد منتهی می‌شد. دشت قبیچاق نیز از طریق جاده‌ای از اردبیل به زنجان و سپس با پایتخت جدید ایلخانان، سلطانیه ارتباط می‌یافت (مستوفی، ۱۳۷۸: ۸۲، ۱۸۰).

شهر تاریخی سلطانیه مجموعه‌ای بزرگ از بیمارستان‌ها، مدارس، خانقاه‌ها، مساجد، دارالضیافه، دارالسیاده، دیوان خانه و منازل مسکونی بوده که متأسفانه بیشتر آن‌ها ویران شده است. اما از آن مجموعه عظیم، بنایی باقی مانده که یکی از پساوندهای «ترین» را در معماری جهان به خود اختصاص داده است. گنبد سلطانیه که در واقع مقبره سلطان اولجایتو و فرزندش ابوسعید است، بزرگ‌ترین گنبد آجری جهان است. اهمیت معماری آن بدان پایه است که استاد پیرو سان پائولسی^۱ قویاً اعتقاد دارد که این گنبد به دلیل برخی از شباهت‌های موجود در تنظیمات خود، ممکن است منشاء گنبد کلیسای جامع مریم مقدس (کاتدرال سانتا ماریا دلفیوره) در فلورانس ایتالیا ساخته شده توسط فیلیپو برونلچی^۲ معمار

1 - Piero Sanpaulesi

2 - Filippo Brunelleschi

مشهور ایتالیایی باشد (Vasseghi, 2007: 221-227).

ویژگی‌های معماری این گنبد منحصر به فرد است. اما آنچه که ما در این پژوهش بناست به آن بپردازیم، بازتاب تفکرات و ارزش‌هایی است که از سازندگان آن در این بنا منعکس شده است. بر محققین تاریخ هنر و معماری پوشیده نیست که پرداختن به نکته‌های هنری در کتیبه‌ها، نگاره‌ها، صنایع و سازه‌ها بدون شناسایی و دقت نظر در سرگذشت سازندگان و اخلاق و عادات آن‌ها میسر نیست. ارزش‌ها و عقاید پایدار در نزد افراد گاهی به حدی است که می‌تواند الهام‌بخش یک سبک خاص در هنر شود. معماری نیز بسان سایر هنرها تبلور نبوغ بشر است و هر اثر ساخته شده جدای از ظاهر آن، معانی در درون دارد که با عنایت به سنت‌ها و فرهنگ خالقین سازه می‌توان به رموز معماری آن پی برد.

از آنجایی که گنبد، مهم‌ترین و اولین قسمتی است که نظر هر بیننده را به خود جلب می‌کند، معماران تلاش می‌کردند زیبایی‌های آن را افزون کنند. احتمالا سلطان اولجایتو به پوسته خارجی گنبد توجه خاصی داشته است؛ زیرا سطح خارجی گنبد با آجر و سفال نیلی پوشیده شده است. این رنگ آمیزی با سقف چادر سلطنتی، که با پارچه آبی پوشانیده می‌شد، مطابقت دارد؛ زیرا آبی نشانه آسمانی نیلگون بود (ویلبر، ۱۳۶۵: ۷۱). این شباهت و قرابت بین فرم چادرهای مغولان و شکل و فرم برخی از بناهای دوره ایلخانی تا بدانجاست که باستان‌شناسان را به فکر می‌اندازد که شاید الگوی اصلی و اولیه آن‌ها چادرهای آنان بوده است (بیانی، ۱۳۷۹: ۱۴۱).

بنای گنبد سلطانیه در طول تاریخ ۸۰۰ ساله خود توسط سلاطین و مهندسان چندین بار مرمت و یا به عبارت دیگر دستکاری شده و تغییراتی در بنا و کاشی‌کاری آن داده شده است (گذار، ۱۳۵۸: ۴۴۱). شاید اگر این بنا به صورت اصلی خود پابرجا و حفظ شده بود، شواهد دیگری مبنی بر تاثیر سنت‌های کوچروی در معماری این بنا یافت می‌شد.

نتیجه

جهان متمدن در آغاز قرن هفتم هجری/ سیزدهم میلادی شاهد هجوم قبایل بیابانگردی بودند که چیزی جز نابودی، کشتار و غارتگری انگیزه‌ای نداشتند. سنت‌ها و فرهنگ آنان هیچ پیوند و موانستی با مردم سرزمین‌های مفتوح نداشت. در کنار این موضوع، قتل عام مردم شهرها، شکاف عمیقی بین مردم و حاکمیت مغولی ایجاد کرده بود. با ظهور موانعی، جریان جهانگشایی مغولان متوقف شد. در نتیجه اشراف مغول در صدد تثبیت حاکمیت خود بر سرزمین‌های مفتوح برآمدند. ایجاد اعتماد اولین گام در جهت ثبات سیاسی بود، اما دید بدبینانه جامعه ایرانی و وفاداری فاتحین به سنت‌ها، حاکمیت را سردرگم کرده بود. فرهنگ کهن مغولان بر مبنای سنت‌های صحرانوردی و یاسا، قانون مقدس مغولان، مهم‌ترین موانع رفع شکاف جامع ایرانی و مغولی بود. سرانجام حاکمان مغولی طی فراز و نشیب‌هایی بر خواسته جامعه متمدن ایرانی گردن نهادند و از این خود دست برداشتند و دین اسلام را پذیرفتند. غارت و چپاول را ترک کردند و به تجارت و کشاورزی روی آوردند، یاسا تنها به عنوان مجازات در قاموس ادب پارسی باقی ماند و نهایتاً یکجانشینی را بر کوچروی ترجیح دادند. البته پذیرش این امور به سادگی انجام نیافت. پاره‌ای از رسوم سابق در زندگانی جدید لحاظ گردید. دقت نظر در معماری دوره مغول بخصوص گنبد سلطانی، نشانه‌هایی از خاطرات مغولان و دلبستگی آنان به سنت کوچروی را فرا روی ما قرار می‌دهد. سنتی که در برابر تمدن ایرانی سر فرود آورد و بتدریج رنگ باخت.

منابع

- ابن بطوطه، (۱۳۳۷)، *سفرنامه ابن بطوطه*. ترجمه محمد علی موحد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اصفهانیان، داود و علیرضا خزائلی، (تابستان ۱۳۸۱)، «شهرهای تازه بنیاد در دوره ایلخانی»، *نامه انجمن*، شماره ۶.
- اصفهانیان، داود، (پاییز و زمستان ۱۳۷۲)، «حوالی دریاچه اورمیه در دوره ایلخانی هلاکو»، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*، شماره ۱۴۸ و ۱۴۹.
- بارت، فردریک، (۱۳۴۴)، *روشن‌بررسی و شناخت کلی ایلات و عشایر، چادرنشینی در کوهستان‌ها و فلات آسیای جنوبی غربی*، ترجمه پرویز ورجاوند. تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه مطالعات اجتماعی.
- بیانی، شیرین، (۱۳۷۹)، «خیمه و خرگاه مغولان»، *مجموعه مقالات اولین سمینار تاریخی مغول*، جلد اول، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- بیانی، شیرین، (۱۳۷۹)، *مغولان و حکومت ایلخانی*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- پطروشفسکی، ایلیا پاولوویچ، (۱۳۶۶)، *تاریخ اجتماعی-اقتصادی ایران در دوره مغول*. ترجمه یعقوب آژند، ج ۵، تهران: اطلاعات.
- جوینی، عطاملک بن محمد، (۱۳۷۰)، *تاریخ جهانگشای*، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، ج ۱، تهران: ارغون.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله، (۱۳۵۰)، *ذیل جامع التواریخ رشیدی*، به اهتمام خانابا بیانی، تهران: انجمن آثار ملی.
- حسینی کازرونی، سید احمد، (۱۳۷۹)، «چنگیزخان در آئینه دوران»، *مجموعه مقالات اولین سمینار تاریخی مغول*، جلد اول، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- خواندمیر، غیاث الدین بن هماد الدین، (۱۳۶۲)، *تاریخ حبیب السیر*، به اهتمام محمد دبیر سیاقی، ج ۳، تهران: کتابفروشی خیام.

- علی اصل، پرویز، (بهار و تابستان ۱۳۹۰)، «غازانیه تبریز: نماد تحول فرهنگی مغولان»، *تاریخ و تمدن اسلامی*، سال هفتم، شماره سیزدهم، صص ۸۲ - ۶۵.
- فضل الله همدانی، رشیدالدین، (۱۳۷۰)، *جامع التواریخ*، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، ج ۱، تهران: نشر البرز.
- فضل الله همدانی، رشیدالدین، (۱۳۷۳)، *جامع التواریخ*، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، ج ۲، تهران: نشر البرز.
- القاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، (۱۳۸۴)، *تاریخ اولجایتو*، به تصحیح مهین همبلی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- گذار، آندره، (۱۳۵۸)، *هنر ایران*، ترجمه بهروز حبیبی، تهران: دانشگاه ملی ایران.
- گروسه، رنه، (۱۳۶۸)، *امپراطوری صحرانوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مستوفی، حمداله، (۱۳۷۸)، *نزهت القلوب*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، قزوین: نشر طه.
- نطنزی، معین الدین، (۱۳۸۳)، *متخب التواریخ معینی*، به اهتمام پروین استخری، تهران: انتشارات اساطیر.
- نوائی، عبدالحسین، (۱۳۶۶)، *ایران و جهان*، تهران: مؤسسه نشر هما.
- ویلبر، دونالد نیوتن، (۱۳۶۵)، *معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان*، ترجمه عبدالله فریار، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- Beazley, Charles Raymond (1903), *The texts and versions of John De Plano Carpini and William De Rubruquis*. London: Printed for the Hakluyt society.
- Minorsky. V., s.v. (2000), "SOLTANIYYA", *Encyclopedia of Islam*, New Edition, Leiden. E. J. B.Brill, V. 9, 859 - 861.
- Vasseghi, A., Eshghi, S., & Jabarzadeh, M. (2007), *Preliminary seismic evaluation of the historic Sultaniyeh Dome*, Seismology and Earthquake Engineering Journal, 8(4), 221-227.